بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 3 آبان 1396.

ما در جلسه قبل جزو امارات توثیق محمد بن علی ابی سمینه از اکثار روایت علی بن حسن بن فضال یاد کردیم و گفتیم که نمی شود از این برای توثیقش استفاده کرد. بعضی از دوستان بعد از بحث اشاره می کردند که بحث برای ما مفهوم نشد حالا من یک مقداری این بحث را با اصطلاحات اصولی بیان کنم شاید با اصطلاحات بیان کنیم بحث مفهوم باشد. ببینید یک شهادتی مرحوم نجایش در مورد علی بن حسن بن فضال داده است که قلّ ما روی عن ضعیفٍ. حالا این شهادت را ما ممکن است از باب اطمینان معتبر بدانیم. ممکن است از باب ظنّ مطلق معتبر بدانیم به اعتبار حجّیّت ظنون رجالیه یا از باب ظنّ خاص معتبر بدانیم از باب اینکه شهادات ائمه رجال را داخل در باب ظنّ خاص می دانیم و حجّت می دانیم. هر یک از اینها باشد، ما در این مورد نمی توانیم این شهادت را معتبر بدانیم. ببینید شهادت نجاشی با وجود اینکه ما می دانیم اینجا یک پدیده نادری رخ داده است. یک اتفاق خلاف قاعده ای رخ داده است. ما می دانیم یک موضوعی هست علمش به اصطلاح فنّی علم اجمالی داریم به تحقق یک حالت خلاف قاعده. این حالت خلاف قاعده ممکن است این باشد که با توجه به این نکته که علی بن حسن بن فضال در تمام موارد با تعبیر محمد بن علی از ابی سمینه یاد کرده است. پیداست که نمی خواسته است این شخص را معرّفی کند. به معرّفی کردن و شناساندن این شخص

عنایت داشته است که این شخص شناخته نشده. ما اینکه اینجا چرا عنایت داشته است آیا از باب این است که بر خلاف دیگران این را ثقه می دانسته است ولی نمی خواسته که عقیده خود را ابراز کند. خود اینکه شخص نخواهد عقیده خود را ابراز کند چیزی خلاف متعارف و خلاف اصل است. غالبا افراد از ابراز عقیده خودشان ابا ندارند. آیا این است یا اینکه زمانی که اخذ حدیث کرده بوده است ثقه بوده است الآن که دارد ادا می کند شخص ضعیفی هست باز نمی خواهد به این جهت نمی خواهد ابراز عقیده کند. به دلیل اینکه اگر بیان کند که این همان ابی سمینه هست ممکن است همین حالت فعلی او باعث شود افراد از پذیرش حرفش ابا داشته باشند. با وجودی که او قبلا ثقه می دانسته است. یا اینکه اصلا این محمد بن علی ابی سمینه نقشی در اعتبار روایت نداشته است در معمول مواردش. در طریق به کتب بوده است. در طریق به کتاب ابن محبوب یا طریق به کتاب علی بن نعمان بوده است به این جهت نمی خواسته ابراز کند. علی أیّ تقدیر با وجود علم اجمالی به تحقق حالت نادر و علم اجمالی به وقوع یک خلاف اصل و خلاف متعارف این با این علم اجمالی سبب می شود که شهادت نجاشی از اعتبار بیفتد. به هر بیانی آن شهادت را چه از باب اطمینان بگیریم چه از باب ظن آوری بگیریم این باعث می شود دیگر اطمینان حاصل نشود ظن حاصل نشود چون طرف یک علم اجمالی به حالت نادر است.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آن بعید است این را بخواهد بگوید. خیلی مستبعد است. قلّ ما روی عن ضعیفٍ یعنی توضیح دادم ظاهرش این است که می خواهد بگوید که از آن حالت های متعارف افراد هم این چیزتر بوده است. این قلّ ما اینکه شخصی مثلا سی چهل روایت از یک ضعیف نقل کند این متعارف نیست افراد از آدم های ضعیف انقدر روایت داشته باشند. می خواهم بگویم شهادت علی بن حسن بن فضال بر وثاقتش احراز نمی شود. ما نمی توانیم بگوییم علی بن حسن بن فضال شهادت بر وثاقت چیز داده است. شهادت نجاشی بر اینکه علی بن حسن بن فضال همه مشایخش ثقات هستند این شهادت در واقع کأنه شهادت هست بر اینکه مشایخ علی بن حسن بن فضال ثقه هستند. این شهادت اعتبار ندارد برای اثبات وثاقت محمد بن علی ابی سمینه نمی توانیم به این شهادت اعتماد کنیم. هر بیانی در اعتبار شهادت های ائمه رجالی پیاده کنیم اینجا از مصادیق آن بیان نیست.

سؤآل:

پاسخ: نه قل ّما روی عن ضعیفٍ می خواهد بگوید مشایخی را که از آنها روایت کرده است ثقه هستند.

سؤال:

پاسخ: نه فقط این نیست. حتی نکات دیگری در مورد علی بن حسن بن فضال هست که می گوید حتی از پدرش هم با وجودی که می داند که کتاب های پدرش را مستقیم از پدرش نقل نمی کند می گوید چون من موقعی که از او اجازه گرفتم نمی شنیدم. یعنی یک نوع تقید زائد بر متعارف داشته است. به اجازه ای که در حال ثقه بده است حتی اجازه هیچی سماع و قرائتی که زمانی که معنای چیز ها را نمی فهمیده است کفایت نمی کند.

می خواهد دقیقا وقتی روایت می کند طرف آدم ثقه ای باشد. فقط صرفا به جنبه اعتماد به روایت نیست. یعنی حتی در جایی که روایتش معتبر هست دقیق هست که تمام ضوابط تحدیثی را به صورت سختگیرانه رعایت کند. خب این یک نکته ای در توضیح بحث های قبلی.

خب بحث ما در مورد تخلیط بود. عرض کردیم که آن جوری که از عبارت های رجالی استفاده می شود تخلیط به معنای خلط کردن حقّ و باطل با هم نیست. تخلیط یکی از استعمالات بسیار شایع آن تخلیط یعنی حرف باطل حرف نادرست. البته یک نکته ای عرض کنم از غالب استعمالات تخلیط اینطور به نظر می رسد که نه مطلق حرف نادرست را در موردش تخلیط به کار می بردند. تخلیط خیلی وقت ها حرف های نادرستی که در مورد مناقب و فضائل اهل بیت و اینها باشد. چیزهایی که مراتب خفیفه غلوّ هست. نحوه استعمال این واژه این مطلب را می رساند. حالا بعد در مورد این توضیح بیشتری خواهم داد. صاحب کتاب سماع المقال چهار معنا برای مخلّط ذکر کرده بودند. اینجا یک سری نکات است حالا من یادم رفت خود کتاب را بیاورم این است که بعضی از چیزها را از حفظ نقل می کنم. یک سری نکات کلی در نحوه پژوهش وجود دارد. یعنی اشکالات عامی است که فقط مخصوص ایشان نیست گاهی اوقات افراد دیگر هم با این اشکالات مواجه می شوند. این است که من می خواهم اول تأکید کنم بعد اصل بحث را دنبال کنم. یکی اینکه ایشان کلمه مخلّط و تخلیط و مختلط و همه اینها را یک کاسه بحث کرده است. در حالی که اینها را باید از هم جدا کرد. ممکن است معنای مخلّط با تخلیط فرق داشته باشد. تخلیط معنایش با اختلط فرق داشته باشد. مختلف الامر فی الحدیث ممکن است معنایش با تخلیط متفاوت باشد. این است که باید اینها را از هم تفکیک کرد. نکته دوم اینکه ایشان بین مخلّط و تخلیط مخلّط که وصف شخص است و تخلیط که وصف حدیث است اینها را یک کاسه بحث کرده است. ممکن است اگر به یک راوی بگویند راوی مخلّط است با اینکه به یک روایت بگویند تخلیط است فرق داشته است. مخلّط یعنی کسی که احادیث درست و نادرست را هر دو را نقل می کند. ولی اگر به یک روایت بگویند تخلیط است یعنی باطل است. یعنی مخلّط به معنای خلط و مزج باشد. مزج مطالب درست از نادرست. یا روایات درست و نادرست. ولی تخلیطی که وصف حدیث باشد به معنای اینکه حدیث نادرست. اینها را باز با هم دیگر تفکیک باید کنیم. مثلا ایشان عبارتی را از شیخ محمود همّسی در مورد ابن ادریس می آورند که گفته است مخلّطٌ لا یعتمد علی تصنیفه. این مخلّطٌ می تواند معنایش این باشد ایشان معنا می کند که مطالب درست و نادرست را با هم قاطی می کند و همین جور هم هست ظاهرا معنای عبارت شیخ محمود همّسی این باشد که مخلّط که به کار برده است یعنی مطالب درست و نادرست را با هم قاطی می کند. ولی اگر حالا در مورد یک موضوع خاصی گفتند این تخلیط است. هذا المطلب تخلیطٌ. این تخلیطٌ یعنی چه؟ یعنی این مطلب مطلب نادرستی است. دیگر بحث مزج حق و باطل به هم در موردش نباشد. اینها را به هر حال باید از هم جدا کرد. جایی که تخلیط وصف به روایت هست با جایی که مخلّط به کار رفته است که وصف شخص است. این هم دو نکته. نکته سوم اینکه بین عبارت هایی که مثلا عبارت شیخ محمود همّسی که در عصر های بعد هست با عبارت های رجالی ها این ها را باید از هم جدا کرد. آن مخلّطی که در شیخ محمود همّسی به کار برده است که مال قرن 6 است تقریبا امثال اینها آن را باید جدا کرد از عبارت های ائمه رجال. ممکن است اصطلاحات اعصار از هم جدا کرد. این هم نکته سوم. نکته چهارمی که هست این است که نقلیاتی که ایشان دارد خیلی وقت ها اشتباهات خاصی در نقل دارد. مثلا یک عبارتی از معالم العلای ابن شهرآشوب نقل کرده است در معالم العلما اصلا نیست. چند جا همچین عبارت هایی را ایشان نقل کرده است. احتمال می دهم اینها نقل های با واسطه بوده است از مصادر مهدیه نقل کرده است و این منشأ این جور اشتباهات شده است. مثلا ایشان از معالم العلما نقل کرده است در مورد علی بن احمد عقیقی که می گوید ایشان علی بن احمد عقیقی را در معالم العلما به عنوان مخلّط چیز یروی المناکیر و لیس بغالب را ظاهرا اشتباه نکنم اینجا را از معالم العلمای ابن شهرآشوب نقل کرده است. در حالی که این در معالم العلما نیست. احتمال زیاد می دهم این را از رجال ابن داود گرفته است. در رجال ابن داود این یروی المناکیر و لیس بغالب را را حالا یا مخلّطٌ یکی از اینها، در مورد عمر بن عبد العزیز. من متأسفانه آن کتاب را جا گذاشتم مجبورم به حفظم اعتماد کنم این است که ممکن است بعضی از چیزها را دقیق نقل نکنم. در مورد مخلّطٌ هست.

یا علی بن احمد عقیقی در مورد علی بن احمد عقیقی می گوید که ایشان مخلّط هست. این عبارت مخلّط را که ایشان از علی بن احمد

این در رجال بن داود هست. رجال ابن داود هم از رجال شیخ نقل می کند. در رجال شیخ لم به کار رفته ست. لم رمز باب من لم یروی عنهم رجال شیخ است. من فکر می کنم لم را که ایشان دیده است ذهنش رفته است در معالم العلما. لم گاهی اوقات رمز معالم العلما است. در بعضی از منابع. مثل اینکه مرحوم مجلسی در بحار لم را رمز معالم العلما به کار می برد. قاطی شده است بین اینها. بین معالم العلما و لمی که رمز چیز هست این دو را خلط کرده است. علی أیّ تقدیر من چیزی که می خواهم رویش تکیه کنم این است ما در نقلیات مستقیم باید مراجعه کنیم. فکر می کنم این اشتباهات چند جا در این جاها نقلیاتی که دارد اشتباهات خاص رخ داده است. این اشتباهات به خاطر نقل با واسطه است. نقل با واسطه یک محذوری هست که گاهی اوقات به خصوص اشتباه در رمزها هم اضافه می شود. اخیرا ما کلاس راهنمایی داشتیم یک بحثی را بعضی از اساتید نقل کرده بودند از ریاض العلما که مرحوم کراجکی در کنز الفوائد از ارشاد القلوب نقل می کند در ریاض العلما این مطلب هست ولی اصل مطلبی که صاحب ریاض اشتباهی هست در مورد صاحب ریاض رخ داده است این است که ایشان به بحار مراجعه کرده است کلمه کنز در بحار مراجعه کرده است. کلمه کنز در بحار رمز کنز الفوائد نیست. کنز و جامع الفوائد و تأویل الآیات است. رمز این دو کتاب است. کنز و جامع الفوائد خلاصه تأویل الآیات هست که همه روایت هایش هم در تأویل الآیات هست. گاهی اوقات دیده ام افرادی نقل می کنند می گویند قال الکراجکی فی کنز الفوائد، آدم که مراجعه می کند می بیند در تأویل الآیت هست. علتش این است که به بحار مراجعه کرده اند. کلمه کنز را هم اشتباه کرده اند. تبدیلش کرده اند به کنز الفوائد. این جور اشتباهات رخ داده است. نقلیات باید مستقیم باشد. نقل های با واسطه این جوری در پژوهش ها پذیرفته نیست. این هم نمی دانم نکته چهارم یا پنچم بود. یک نکته.

نکته پژوهشی دیگری که در این بحث به خصوص مهم است این است که ایشان فرض کنید برای اینکه کلمه مخلّط را معنا کند می گوید یکی از معنای مخلّط روایت احادیث منکره است. می گوید نجاشی در ترجمه عمر بن عبد العزیز گفته است مخلّطٌ و در جای دیگری یروی المناکیر و لیس بغالب گفته شده است. حالا اینها را در نقلیات اشتباهاتی ایشان کرده است چون من کتاب دستم نیست اشتباهاتش را نمی دانم یروی المناکیر و لیس بغالب را از معالم العلما نقل می کند چه نقل می کند اشتباهاتی در نحوه نقل وجود دارد که آنها را کار ندارم. ایشان برای اینکه مخلّط را معنا کند یک مخلّط در عبارت نجاشی هست. یک توصیفی در شرح حال این آقا در رجال کشی هست اینها را با هم دیگر معنا کرده است. گفته است مخلّطی که در رجال نجاشی هست این به معنای آن معنایی هست که در رجال کشّی وجود دارد. چند جا این طوری عبارت ها را تفسیر کرده است. با عبارت یک آقا عبارت کسی دیگر را معنا کرده است. این مطلب مطلب درستی نیست. البته مرحوم شهید صدر بیانی دارند می گویند که مفسِّر و مفسَّر باید مال یک نفر باشد نمی شود با کلام یک نفر کلام دیگری را تفسیر کرد. من به طور کلی با این مبنا موافق نیستم. اشکالی ندارد ما با کلام یک نفر کلام دیگری را معنا کنیم. ولی به شرطی که یک قرینیت داشته باشد که اینها حتما یک چیز را می خواهند بگویند. باید

اینکه یک معنا را دارند اینها بیان می کنند باید اثبات شود. در حالی که فرض کنید نجاشی در مورد عمر بن عبد العزیز گفته است مخلّطٌ. آن مخلّط یعنی غالی است. و رجال کشّی که می گوید یروی المناکیر و لیس بغالب ممکن است رد این باشد. لیس بغالب ناظر به این باشد که این که آن را به عنوان غالی نقل کرده است درست نیست. نه یروی المناکیر احادیث

سؤال:

پاسخ: خب باشد کشی باشد آن معلوم نیست که اینها معنایش یکی باشد. مجرّد اینکه

نه معلوم نیست باید اثبات شود. چند جا عبارت ها را در فهرست به یک معنا است در رجال نجاشی به یک معنا دیگر. اینها را به هم برگردانده است ایشان. حالا نگاه کنید که این مطلب. نکته ششمی که در این هست در بحث تخلیط ما تخلیط علی وجه الاطلاق را می خواهیم معنا کنیم. ایشان در معناها یکی از معانی تخلیط را خلط اسناد بعضها لبعض را آورده است. آنجا تخلیط علی وجه الاطلاق نیست. می گوید کان ضعیفا کان مخلّطا فی ما یسنده. در شرح حال ابن بتّه از قول ابن ولید نقل شده است که ابن بتّه کان ضعیفا مخلّطا فی ما یسنده. یا عبارت دیگری را آورده است می گوید خلّط اسناده. اینها از بحث ما خارج است. این بحثی که ما می خواهیم بکنیم تخلیط علی وجه الاطلاق است. و الا تخلیط را یک قیدی بزند خلّط فی مذهبه مثلا من یک جایی در مورد یک کسی نجاشی صفحه 270 رقم 707 می گوید سمع فاکثر ثمّ خلّط فی مذهبه. اینها از بحث ما خارج است. کما اینکه خلّط فی مذهبه از بحث ما خارج است خلّط اسناده هم از بحث ما خارج است. ما تخلیط علی وجه الاطلاق را در این بحث مورد نظر داریم. می خواهیم ببینیم این کلمه تخلیط همین جوری به کار برده شود هیچ قیدی نداشته باشد مراد چیست. در استعمالات که مراجعه می کنیم می بینیم که گاهی اوقات تخلیط در مورد غالیان به کار برده شده است. یعنی در مورد کسی که غالی هست نمی خواهم بگویم تخلیط به معنای غلوّ است. تخلیط در مورد غالی به کار برده شده است. گاهی اوقات تخلیط در مقابل غالی است. ولی جاهایی هم که در مقابل غلوّ به کار رفته است به نظر می رسد که چیزهایی هست که در ارتباط با غلوّ هست. یعنی یک نوع مشابهت هایی با غلوّ دارد که این مشابهت ها سبب شده است که تصور غالی بودن در مورد شخص وارد شده است. مثلا در ترجمه حالا ینکه می گویم اعم از تخلیط و مخلّط است. در ترجمه ابو بصیر از علی بن حسن بن فضال در رجال کشی می گوید که سؤال کردم که ابو بصیر یحیی بن ابی القاسم اسدی هل یتّهم بالغوّ قال اما بالغلوّ فلا ولکن کان مخلّطا. یک همچین عبارتی را آورده است. این به نظر می رسد که یک چیزهایی باید باشد در فضای غلوّ و امثال اینها. غلوّ عرض کنم خدمت شما از یک طرف تخلیط را به معنای اعتقادات فاسد اعتقادات غلوّ در آن خصوص غلوّ و روایت های غالیانه استعمال می شود. گاهی اوقات غلوّ أو تخلیط گفته شده است. به نظر می رسد حتی جایی که غلوّ أو تخلیط گفته شده است مراد ازتخلیط مطلق مطالب باطل نیست. مطالب باطلی که در فضای غلوّ و این جور مطالب باشد. حالا من یکی دو تا عبارت را بخوانم. یک عبارت عبارتی هست در عدّه شیخ طوسی. می گوید اما ما ترویه الغلاه. یک بحث مفصلی دارد در مورد اینکه بعضی ها گفته اند اگر خبر واحد معتبر باشد فایده ندارد. چون خبر واحد خیلی وقت ها راویانشان راوی های صاحب شایع نیستند. به تناسب ایراداتی که در خبر واحد وجود دارد را شیخ طوسی مطرح می کند و نظر خودش را در مورد این ایرادات می گوید. یکی از اشکالاتی که در مورد خبر واحد هست این است که راوی هایشان گاهی اوقات غالی هستند گاهی اوقاتشان متهم هستند گاهی اوقاتشان مضعّف هستند تضعیف شده هستند و امثال اینها. اینها را ما چه کار کنیم؟ ایشان می گوید که

و أما ما ترويه الغلاة، و المتهمون، و المضعفون و غير هؤلاء، فما يختص‏ الغلاة بروايته‏، فإن كانوا ممن عرف لهم حال استقامة و حال غلو، عمل بما رووه في حال الاستقامة و ترك ما رووه في حال خطائهم‏

این نسخه بدلش تخلیطهم هست. به جای خطائهم تخلیطهم باید هم تخلیطهم درست باشد. در حاشیه به عنوان نسخه بدل به جای خطائهم تخلیطهم دارد. نقلی که از عده در کتاب های دیگری کرده اند مختلف هست. بعضی ها خطائهم نقل کرده اند بعضی ها تخلیطهم نقل کرده اند ولی عبارت بعدی ای که ایشان نقل می کند با اینکه عبارت تخلیطهم باشد تخلیطهم در مقابل استقامت هست. استقامت و تخلیط. همان یعنی فساد و به اصطلاح بطلان.

و لأجل ذلك عملت الطائفة بما رواه أبو الخطاب محمد بن أبي زينب في حال استقامته و تركوا ما رواه في حال تخليطه، و كذلك القول في أحمد بن هلال العبرتائي، و ابن أبي عذاقر

این را در چاپ اشتباه نوشته است. در بعضی از نقلیاتی که شده است ابن ابی العذاقر

ابن ابی العذاقر، شملقانی است

و غير هؤلاء.

فأما ما يرووونه

در این چاپی یرویه دارد. یروونه هست که بعضی نقلیاتی که در مفاتیح الاصول و فرائد و اوثق الوثائق و اینها نقل کرده اند یروونه نقل کرده اند که اینها درست است.

في حال تخليطهم فلا يجوز العمل به على كل حال.

و كذلك القول فيما ترويه المتهمون و المضعفون.

در مورد غلاه آن حالت غلوّ را حالت تخلیط اینها دانسته اند. حالت تخلیط. ظاهرا مراد یعنی تخلیط یعنی اعتقاد فاسد. حالا این در مورد جایی که در مورد خود شخص کلمه تخلیط وصف خود شخص است.

سؤآل:

پاسخ: منافات ندارد تخلیط یک معنای عامی است. تخلیط معنای عام است. تخلیط ممکن است اعتقادش به حدّ غلوّ برسد ممکن است نرسد. او می گوید که غالی نیست. ولی مخلّط هست. این می گوید که ولو در حد غلوّ نرسیده است ولی اعتقاد فاسد داشته است یا روایت فاسد نقل کرده است. حالا این تخلیط آیا به چه معنا است. به معنای اینکه روایت باطل نقل کرده است. یا به معنای اینکه اعتقاد فاسد مرحله پایین تر از غلوّ را نقل کرده است آن چیست خیلی عبارت واضح نیست که و لکن کان مخلّطا یعنی کان راویا للامور الفاسده. کأنه می خواهد بگوید خودش اعتقادش فاسد نیست ولی راوی امور فاسده است. یا مرادش این است که اعتقاد فاسد داشته است ولی اعتقاد فاسدی که به حدّ غلوّ باشد نبوده است. بعضی از دیدگاه هایش نادرست است.

سؤال:

پاسخ: بله بله آن مسائلش خیلی بحث های غلوّ و اینها اصلا اوج غلوّ همین بحث شلمقانی است. نمی دانم خدا در چیزهای مختلف اعتقاداتش را در غیبت شیخ طوسی و اینها بعضی چیزهایی که آمده است اعتقادات باطنیه و این جور چیزها اعتقادات خاصی که هست در موردش هست.

سؤال:

پاسخ نه یک معنا می گیریم. تخلیطه یعنی می خواهم بگویم تخلیطه به معنای بطلان و فساد است. ولی فسادی که در مورد غلوّ است. یعنی مصداقش غلوّ است. نه اینکه تخلیط به معنای غالٍ هست. در مورد غلوّ کلمه تخلیط به کار برده شده است. خب حالا استعمالاتی که در کلمه تخلیط هست غالبا در مورد اشخاصی هست که به غلوّ و اینها متهم هستند. موارد استعمالش که شما ببینید که حالا من این را بعدا برایتان حالا بعضی از نمونه هایش را بگویم بد نیست. در فهرست در ترجمه علی بن احمد ابو القاسم کوفی دارد کان امامیا مستقیم الطریقه و صنّف کتب کثیره سدیده منها کتاب الاوصیا. بعد اسم چند تا کتابش را می آورد می گوید ثمّ خلّط و اظهر مذهب المخمّسه. و صنّف کتبا فی الغلوّ و التخلیط. و له مقاله تنسب الیه. این حالا مذهب مخمّسه چیست مراد یک تفسیری در رجال ابن داود در مورد این مذهب مخمّسه کرده است من نمی دانم منبعش چیست. یک تفسیر خاصی می گوید که به 5 نفر معتقد بودند ابوذر و سلمان و عمّار چیز عمار و ابوذر و مقداد و این چهار نفر به علاوه نفر پنجمش هم یک نفر دیگر را ذکر می کند. به اینها معتقد بودند و امثال اینها. من نمی دانم آن از کجا ابن داود ذکر کرده است. تفسیر مخمّسه در مقالات فرق سعد بن عبد الله صفحه 56 مراجعه کنید او یک تفسیری می گوید اعتقاد داشتند خدا در 5 تن حلول کرده است. حلول خدا در 5 تن را معتقد بودند. در مقالات فرق سعد بن عبد الله هست. البته در اینکه سلمان را هم اینها برایش یک شأن خاص قائل بودند یک به اصطلاح باب بین باب طوری سلمان را می دانستن در رجال کشی صفحه 399 یک جایی اشاره به این دارد که سلمان در دیدگاه مخمّسه یک جایگاه ویژه داشته است. حالا این خیلی مهم نیست. علی أیّ تقدیر این مخمّسه یک مذهب غالیانه است. مذهبی است که چیزهای باطنی و حلول و تناسخ و این جور چیزها در موردشان هست. و امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: عمرو بن امیه زموری. نفر پنجمش عمرو بن امیه زموری است. که یکی از اصحاب پیغمبر هست و امثال اینها. یک قدری من گشتم خیلی منبع در اختیارم نبود منابع قدیمی که ببینم که این ابن داود قبل از ابن داود چه کسی این مطلب را گفته است. منابعی که عجالتا دستم بود پیدا نکردم. ولی قدیمی ترین اطلاعاتی که در مخمسه هست مقالات فرق سعد بن عبدالله هست که می گوید خدا در پنج تن روحش حلول کرده است. یک نوع حلول خدا در 5 تن را ایشان آنجا آورده است. این یک عبارت.

مواردی که حالا من بیشتر حالا این عبارت بیشتر به آن کلمه تخلیطی که آورده بود تکیه دارم. در جاهای دیگر در مورد کسانی که به عنوان غالی معرّفی می شوند، روایت های غالیانه شان را کلمه تخلیط برایشان به کار برده است. روایت های باطنی و امثال اینها. مثلا نجاشی در ترجمه عبد الله بن عبد الرحمن الاثم که در موردش گفته است ضعیفٌ غالٍ لیس بشیء، می گوید له کتاب المزار سمعت ممن رآه فقال لی هو تخلیطٌ. در مورد علی بن حصان هاشمی می گوید ضعیفٌ جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاه فاسد الاعتقاد له کتاب تفسیر الباطن تخلیطٌ کلّه. نجاشی در ترجمه همین علی بن احمد ابو القاسم کوفی آن عبارتی که من قبلا خواندم در فهرست بود. نجاشی در ترجمه علی بن احمد ابو القاسم کوفی می گوید

رجل من أهل الكوفة كان يقول: إنّه من آل أبي طالب، و غلا في آخر أمره، و فسد مذهبه و صنّف كتباً كثيرة، أكثرها على‏ الفساد،

بعد کتاب الانبیاء کتاب فلان کتاب تناقض احکام المذاهب الفاسده تخلیط کلّه. بعد در علی بن عبد الله الخدیجی می گوید

کان ضعیفا فاسد المذهب و له کتاب الصفینیات و الکوفیات یشتمل علی افعال امیر المؤمنین علیه السلام قال لی بعض اصحابنا ان هذا الکتاب کتاب الملعون فی تخلیط عظیم.

در ترجمه محمد بن عبد الله بن مهران

غال، كذاب، فاسد المذهب و الحديث، مشهور بذلك. له كتب، منها: كتاب الممدوحين و المذمومين، كتاب مقتل أبي الخطاب، كتاب مناقب أبي الخطاب، كتاب الملاحم، كتاب التبصرة، كتاب القباب، كتاب النوادر، و هو أقرب كتبه إلى الحق، و الباقي تخليط،

تخلیطٌ یعنی فاسدٌ باطلٌ غیر صحیح می خواهم بگویم در مورد بطلان هایی که غالیان داشتند این بیشتر به کار رفته است. نه اینکه می خواهم بگویم که کلمه تخلیطٌ به معنای غالٍ هست. تخلیطٌ یعنی باطلٌ فاسدٌ ولی فسادی که مطالب فاسدی که غالی ها دارند در مورد آنها کلمه این به کار رفته است. در مورد یونس بن ضبیان دارد

ضعیفٌ جدا لا یلتفط الی ما رواه کلّ کتبه تخلیطٌ

که یونس بن ضبیان به عنوان غالی و این جور چیزها مطرح هست در موردش. همین جور در سایر مواردی که هست مثلا در مورد اسحاق بن محمد نخعی، ربیع بن ذکری الوراق ... علیه بالغلوّ له کتابٌ فیه تخلیط و امثال اینها و موارد دیگری که به کار رفته است. در اکثر استعمالاتی که تخلیط به کار رفته است مطالب فاسد غالیان را در موردشان کلمه تخلیطٌ به کار رفته است. ولی حالا آیا در مورد این مطلبی که هست این تخلیطی که در محمد بن احمد بن یحیی به کار رفته است به چه معنایی هست این مطلبی هست که بعدا می خواهم در موردش صحبت کنم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد